

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه صد و هفتم تاریخ: ۸۸/۲/۲۶

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و المرسلين سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقرية الله في الارضين واللعن على اعدائهم اجمعين.

در بحثی که داشتیم که از آیات قرآن استفاده می شود که نصرت پروردگار و فتح و ظفر فقط در سایه ی جهاد حاصل می شود. تعدادی از آیات قرآن را در این مورد، مورد استشهدا قرار گرفت و عرض کردیم. خلاصه استفاده می شود از آیات قرآن که بدون جهاد هرگز پروردگار نصرت خود را برای مردم فراهم نمی آورد. (إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَعْدَاءَكُمْ) نصرت پروردگار مشروط به این است که شما به جهاد بپردازید و ثابت قدم باشید. رسیدیم به سوره ی ۴۸ قرآن مجید، آیه ای هست که آن روز عرض کردیم. ولی باید توضیح داده شود. سوره ی ۴۸ قرآن کریم سوره ی فتح است. (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُمِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يُنْصِرْكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا) این آیه از جهت اینکه فتح مبین پروردگار را وقتی ذکر می کند، معلل می کند به اینکه (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) دو، سه تا بحث اینجا به وجود می آید. اول بحث این است که مگر پیغمبر اسلام ﷺ ذنبی داشته تا خداوند فتحی را پدید آورده و معلل کرده به این علت که خداوند به این وسیله گناه تو را بیامزد. هم "ما تقدم" و هم "ما تأخر" این یک مطلب است. دوم اینکه چه مناسبت است بین اینکه فتح مبین به وجود آوردن و غفران ذنب. این هم یک مسئله است که ارتباط به وجود آمدن فتح با غفران ذنب پیغمبر ﷺ. این است که آیه خیلی جای بحث دارد که باید این بحث روشن شود.

بین ما و مفسرین عامه تفاوت در این قبیل آیات وجود دارد که عرض کردیم که ما یک تفسیر مقارن لازم داریم. که آنها خیلی با ما در تفسیر آیات قرآن فرق دارند. در اینجا چون ما قائلیم که پیغمبر ﷺ دارای عصمت است. عصمت قولی و عملی و فکری از همه جهت. با دلیل عقلی و نقلی. ولی آنها این طور قائل نیستند. آنها پیغمبر ﷺ و ائمه : را معصوم نمی دانند، سنی ها. از این جهت مطلب برای آنها از این جهت مشکلی نیست. (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) اما برای ما مطلبی است. باید جواب بدهیم. در میان آنها هم اقوال فراوانی وجود دارد. پیغمبر ﷺ، ما می گوئیم از اول عمر تا آخر عمر معصوم باشد. حتی قبل از بعثت. آنها می گویند نه. یک فرقه شان می گویند قبل از بعثت لازم

نیست. اما بعد از اینکه پیغمبر شد باید معصوم باشد. ما قائلیم که فرق نمی کند. از اول عمر تا آخر عمر باید معصوم باشد. یکی از کتابهای مهمی که ما در این مورد داریم، کتاب "تذیه الانبياء" مال سید مرتضی است. سید مرتضی سعی کرده در این کتاب آیاتی از قرآن که ظاهرش منافات دارد با عصمت انبیاء، جواب بدهد. چون در قرآن آیاتی مثل (وَ عَصِي آدَمُ رَبَّهُ فَغَوِي) آدم عصیان کرد (فَغَوِي) از این قبیل زیاد داریم. سید مرتضی هم خودش یک عالم بسیار جلیل القدر است که در زمان خودش خیلی مهم بوده. علامه حلی در خلاصه که کتاب رجال است، اسم سید مرتضی را که می برد، می گوید از علم و کتاب سید مرتضی از زمان خودش تا زمان ما در حوزه ها استفاده می شود و علمای حوزه های ما همه در طول این ۳۰۰ سال تقریباً اعتکاف و اهتمامشان به کتاب سید مرتضی است. سید مرتضی در سال ۴۳۶ ه. ق. وفات کرده. علامه حلی ۷۲۶ ه. ق. در حدود ۳۰۰ سال بعدش علامه ی حلی می گویند به کتبه، به کتاب و معلومات او روی آورده اند علمای حوزه ها، از زمان او تا زماننا هذا. سید مرتضی مواجه هم بوده با اهل تسنن در آن زمان که مناظرات فراوانی هم وجود داشته. هر چند در یک مدرسه گاهی درس می خواندند. استاد و شاگرد، این پیش آنها و آنها پیش این. ولی مناظرات علمی فراوانی وجود داشت. دوره ای است که علم کلام خیلی پیشرفت کرده. متکلمین شیعه، خود سید مرتضی شاگرد شیخ مفید است. شیخ مفید در کلام خیلی قوی است. یک نفر بوده به نام قاضی عبدالجبار معتزلی، کتابی نوشته بوده علیه شیعه و سید مرتضی می خواهد جواب او را بدهد. کتابی دارد به نام "شافی". شافی متعرض تمام بجهایی است که سنی ها با شیعه دارند. بعد یک نفر به نام ابی الحسین بصری کتاب سید مرتضی را رد کرد. سید مرتضی به شاگردش شیخ طوسی گفت شما هم جواب از آن جواب بدهید. آن هم "تلخیص الشافی" نوشت. "تلخیص الشافی" رد اشکالهای قاضی عبدالجبار معتزلی هم هست. خلاصه یکی از مباحث داغ در آن زمان این بحث بوده که از آیات قرآن استفاده می شود که پیغمبر ﷺ و ائمه :، حالا امامان را ما می گوئیم چون سید ملحق کرده. "تذیه الانبياء و ائمه :". در همین کتاب "تذیه الانبياء" متعرض در مورد ائمه : است. در مورد حضرت امیرالمؤمنین ﷺ چند موضوع را آنها اشکال کرده اند و ایشان جواب می دهد. یکی از آنها در صحیح بخاری هست که حضرت امیر ﷺ دختر ابوجهل را می خواست بگیرد. پیغمبر ﷺ آمد مسجد و مردم را جمع کرد و که دختر عدو الله نمی شود با دختر من در یک خانه جمع شوند. در صحیح بخاری هست این. از این چیزها در صحیح بخاری زیاد است که ایشان جواب می دهد. آن وقت

فتح مکه در سال هشتم هجرت و شکستن ۳۶۰ بت. این را به وجود آوردیم. برای چی؟! برای (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) چه ارتباطی با هم دارند. این است که در اینجا سید مرتضی در "تزیه الانبیاء" صفحه ۱۹۳. شیخ طوسی در تبیان جلد ۹ صفحه ۳۱۲. مجمع البیان جلد ۹ از آن ده جلدی ها صفحه ۲۰۱. اینها یک جوابی دارند تا برسیم به آن جواب. اینها می گویند «فیه وجهان» شیخ طوسی در تبیان بعد از اینکه قول عامه را قائلند به اینکه پیغمبران گناه می کنند یا اقلأً ترک اولی می کنند، می گویند نه. در مذهب ما داریم که انبیاء و ائمه مژهند از این که مرتکب خلافی باشند ولو به عنوان ترک اولی. بعداً دو تا جواب می دهد. یکی اینکه (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) این معنایش این است که ذنوب شیعه و پیروان تو را خدا می بخشد. ما فتح به تو دادیم تا خداوند به شفاعت تو ذنوب امت را ببخشد. می گویند این در اینجا (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) یعنی «ذنوب امتک» مثل «وسأل القریه». در «وسأل القریه»، وقتی می گویم که «وسأل القریه» ولی اهل در اینجا مقدر است. یعنی «وسأل اهل القریه». اینجا هم (ذنوبک) یعنی «ذنوب امتک بشفاعتک» و امثال اینها. این یک وجه است. چون برای اینکه در اول کتاب سید مرتضی می گویند که چون آن دلیل عقلی قطعی دلالت دارد بر عصمت پیغمبر ﷺ و امام، اگر ما دلیلی پیدا کردیم که جایی برخلاف این بود باید توجیه کنیم. ولو آن توجیه خلاف ظاهر باشد. خوب این خلاف ظاهر است، چون می گویند «من ذنوبک» اما به ناچار باید حمل کنیم به «من ذنوب امتک» این طور بگویم. این یک وجه است. دقت کنید در دومی. در اولی این بود که اینجا یک مضافی حذف شده و مضاف الیه جای آن نشسته. «ذنوب امتک» بوده شده «ذنوبک». حالا آن هم باز باید بحث شود که چه ارتباطی با فتح پیدا می کند. خداوند عالم در جای دیگر نبخشیده، نبخشیده. در اینجا که فتح کردید، خداوند بخشیده. خوب این هم مطلبی است. ما نقل قول می کنیم. این وجه اول.

وجه دو اینکه، دقت کنید در دوم. می گوید "ذنوب" مصدر است. مصدر گاهی اضافه می شود به فاعل، گاهی به مفعول به. مثلاً می گویم «ضربُ زیدِ حسنٌ» این مصدر به فاعل اضافه می شود. یعنی زدن زید. زید حسن را. اما گاهی می گوید «ضربُ زیدِ فلان» زدن زید را. در فارسی در آخر مفعول به "را" در می آید. پس بنابراین گاهی مصدر اضافه می شود به فاعل، گاهی هم مصدر اضافه می شود به مفعول به. "اولادهم" قتل اضافه (قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءَهُمْ) (در قرآن هم هست. مثل شده به مفعول به. اولاد که قتل نکردند. کشتن اولادشان را. خلاصه

اینجا راجع به صلح امام حسن رضی الله عنه، سیدالشهداء رضی الله عنه و رفتنش به کوفه و کربلا و اینها و تا امام زمان. تا امام زمان هم هست. خلاصه "تزیه الانبیاء و الائمه": این کتابی است که مال سید مرتضی است. در اینجا سید مرتضی جواب می دهد. جواب سید مرتضی را تفسیر تبیان که شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی ۲۸ سال در درس سید مرتضی شرکت کرده. ۵ سال در درس شیخ مفید. با آنکه استاد هر دو بود. وقتی شیخ مفید از دنیا رفت. مرجعیت و اداره ی حوزه ها به سید مرتضی تعلق گرفت. شیخ طوسی هم از روی تواضع و تأدب اسلامی، تا سید مرتضی حیات داشت در درس سید مرتضی شرکت کرد که ۲۸ سال است. تا در سال ۴۳۶ ه.ق سید مرتضی که وفات کرد. شیخ طوسی زمام حوزه ها و تشیع را به دست گرفت. آن وقت در کتابی که بنده نوشته ام که درباره علماست، سید مرتضی که به شاگردهایش شهریه می داد، فرق داشتند. به شیخ طوسی ۱۲ دینار می داد. ولی به سلار ۸ دینار می داد. شهریه هایی که می داد به کسانی که شاگردانش بودند، از جهت مخارج آنها و این چیزها فرق می گذاشت. ۲۸ سال شیخ طوسی در درس سید مرتضی شرکت کرد. در تفسیر تبیان که مال شیخ طوسی است و همین طور تفسیر مجمع البیان، که خیلی مجمع البیان از تفسیر تبیان تبعیت می کند. جواب سید مرتضی را اینجا نوشته اند. که عرض می کنیم در باره ی (لیغفر لك الله ...) اما روایات. تفسیرهای ما که به روایات نظر دارند. تفسیر صافی آن روز عرض کردم. تفسیر برهان، تفسیر نور الثقلین. آیت الله طباطبایی هم مثل همین ها. اینها یک جواب دیگر می دهند. آیه ای بود و مهم بود و بحثی است و باید مطرح شود و بحث شود. عبارتها را ملاحظه فرمودید (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِيَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) این لام، لام تعلیل است ظاهرش. گاهی لام، لام عاقبت است. مثل (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا) این لام، لام عاقبت است. «لدو للموت و ابنوا للخراب» است. این هم لام، لام عاقبت است. علت تولد، موت نیست. این لام عاقبت یعنی عاقبت تولدها موت است. عاقبت بناها خراب است. گاهی لام، برای عاقبت است. «لدو للموت و ابنوا للخراب» گاهی لام مثل (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا). گاهی نه خیر لام، لام تعلیلی است. اما لام ظهور در تعلیل دارد. آن لام عاقبت خلاف ظاهر است و قرینه می خواهد. این لام را در تفاسیر عامه بر عاقبت هم حمل کرده اند. در تفسیر آلوسی "روح المعانی" بنده مراجعه کردم لام را لام عاقبت می دانند. (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) یعنی عاقبتش. اما نه ظاهرش این است. ظاهرش ارتباط علت و معلولی است. (إِيَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ) ما فتح به وجود آوردیم.

"مغفرت" چطور؟! "مغفرت" یعنی چشم پوشی از آن امر نامطلوب نه بخشش خدا. بلکه قبل از فتح مکه خیلی ایراد می گرفتند از پیغمبر ﷺ. حالا خوب است که مثال بزیم. در همین انقلاب اسلامی ایران امام (رضوان الله علیه) که قیام کرد. خیلی از مردم، همان ها که الان تعریف می کنند. آن موقع ایراد گرفتند. آقا جان مگر می شود که با آمریکا مبارزه کرد؟! مگر می شود با شاه مبارزه کرد. شاه خودش آمریکاست. یا دست خالی. این طلبه ای است و با دست خالی در برابر دنیا قام کند. چه حرفهایی می زند. هی ملامت. من می شناسم خودم. الان افرادی که آن موقع ایراد می گرفتند الان تعریف می کنند. ولی وقتی که خداوند فتح الفتوح به وجود آورد و غالب شد و پیروز شد. همانهایی که انتقاد می کردند، همانها الان به صف کسانی که سمت دارند و تعریف می کنند پیوسته اند و این طور چیزها. بلکه تا مکه فتح نشده بود می گفتند این پیغمبر خداست. خانه ی خدا ۳۶۰ تا بت آویزان است. بت پرستان در برابر آنها سجده می کنند. مرکز توحید ابراهیمی شده یک مرکز بتها. خوب اینها آمدند جنگ بدر را ترتیب دادند. جنگ خندق را ترتیب دادند. جنگهای دیگر را ترتیب دادند. خوب اگر این پیغمبر خداست باید این غلبه پیدا کند. باید همه ی اینها را سر جایشان بنشانند. باید خانه ی کعبه را مسخر کند. بتها را بشکند. تمام ایراد می گرفتند. تا کسی؟ حتی پیغمبر ﷺ آمدند که حدیبیه را به وجود آورد. حالا پیغمبر ﷺ مکه را فتح کرده. یعنی با ۱۵ هزار نفر لشکر آمده بدون خونریزی مکه را فتح کرده. همانها که تا دیروز انتقاد می کردند حالا آمدند تسلیم و خضوع و تواضع و تعریف و تمجید و ایمان و این طور چیزها. می خواهیم بگوییم که این آیه امام رضا (علیه السلام) هم این طور معنا کرده. آن مفسرینی که نظر دارند به روایات مثل تفسیر صافی. حالا ما نمی خواهیم همه تنزیه الانبیاء را ای نجا بگوییم. آیات قرآن زیاد است. من کتاب می گویم شما مطالعه کنید. ما حالا اینها را داریم بحث می کنیم. خلاصه اینجا یک روایت از امام رضا (علیه السلام) داریم که تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. تفسیر نورالثقلین نقل کرده. آیت الله طباطبایی هم مطابق آن معنا کرده. می گوید "ذنب" در اینجا همین که عرض کردم. در فارسی شاید عملی بگوییم که مورد ایراد است. عمل مورد ایراد و نامطلوب "ذنب" معنی شده. مخالف تکلیف مولوی و الهی نیست. خیلی اعم است. "مغفرت" هم به معنی چشم پوشی است. از آنچه که به معنی ترک عقاب الهی نیست. چشم پوشی کردن. این مردم چندی که فتح نبود خیلی انتقادها داشتند. عرض کردم که مثال روشنش همین انقلاب خودمان است. انقلاب ایران. ولی وقتی که فتح و پیروزی انجام شد. بلکه این کار

ایشان گفته در اینجا "ذنب" اضافه شده به مفعول، نه فاعل. ذنب پیغمبر نه. ذنب آنها تو را. این اضافه ی مصدر است به مفعول به. فاعل چیه؟ فاعل محذوف است. فاعل ذکر نشده. فاعل "ذنب" همان مردم است. مردمی که با پیغمبر این قدر اذیت کردند پیغمبر را. تا این فتح به وجود نیامده بود این چیزی نبود. اما این فتح را به وجود آوردیم. «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبهم ایاک». این کاف در اینجا فاعل نیست. که اینجا مضاف الیه قرار گرفته. این مفعول است. مصدر روی مفعول اضافه شده. فاعل در اینجا محذوف است. یعنی «ذنبهم ایاک» حالا چه مناسبت بین تا فتح نکرده بود، ﷺ فتح و آن وجود دارد. برای خاطر اینکه پیغمبر پیغمبر را به مکه راه نمی دادند، اذیت می کردند، جنگ و ستیز داشتند و ولی ﷺ خیلی چیزها داشتند. تمام اینها ذنب آنها بود نسبت به پیغمبر فتح کرد، این ذنبا برطرف شد. به مکه راه دادند و ﷺ وقتی که پیغمبر تسلیم شدند و مراعات کردند و این حرفها. پس بنابراین می گوید این اضافه ی مصدر است به مفعول به. و فاعل در اینجا محذوف است. در کلمات عرب این طور هم داریم و این وجه دوم بیان سید مرتضی است که تبیان همین را ذکر کرده. چون تبیان شاگرد سید مرتضی است. مجمع البیان هم خیلی از تبیان تبعیت می کند در تفسیرش. این یک وجه است. عرض کنم اما وجه دیگر. دقت کنید به وجه دیگر. ما در لغت "ذنب" را گناه معنا می کنیم. "ذنب" به معنی مخالفت امر مولوی، الهی نیست لغتاً. "ذنب" لغتاً به این معنی است که یک کاری انسان انجام بدهد در نظرها نامطلوب می آید. می شود "ذنب". آن روز هم عرض کردم به این که یک شعر از مطول «قد اصبحتم ام الحیار تدعی / علی ذنباً کله لم اصنع». در قرآن کریم حضرت موسی (علیه السلام) می گوید (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) حضرت موسی (علیه السلام) یک نفر از اهل فرعون را کشته بود. کشتنش هم مشروع بود. اما عکس العملش این بود که حضرت موسی ناچار شد که فرار کند. (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) فرار کرد از مصر و رفت و پیش شعیب مدتی بود و بعد که به نبوت رسید برگشت. خدا می گوید حالا برو سراغ فرعون. می گوید (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) این "ذنب" چه ذنپی است؟ گناه الهی نیست. آنها از من یک ایرادی دارند. در نظر آنها مرتکب تقصیری شده ام. می ترسم من را بکشند. پس "ذنب" در فارسی اگر بخواهیم بگوییم باید بگوییم ایراد از انسان بگیرند. پس معلوم می شود که "ذنب" در لغت به معنی این است که کاری انسان انجام بدهد که تبعه و اثر نامطلوب در نظر باشد. یک معنی عامی است. پس "ذنب" به معنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست.

هم ببینند مقابل شما. هم آنها امتحان داده شوند از لحاظ شقاوتشان بعد از همه ی اتمام حجتها و اینها تسلیم نشدند و کشته شدند، هم شما امتحان شوید که جان خود را [در طبق اخلاص گذاشتید] و حرکت کردید. (وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ) ولی بدانید شما که به این جهاد می روید و امتحان پس می دهید اگر کشته شوید اعمال شما هدر نمی رود. (سَيَهْدِيهِمْ وَيُضِلُّهُمُ بِاللَّهِمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَهَنَّمَ عَرَفَهَا لَهُمْ) آن وقت دلگرمی می دهد به این کسانی که کشته شوند عملشان از بین نمی رود. خداوند عملشان را هدایت می کند به بهشت و (يُضِلُّهُمُ بِاللَّهِمْ) شأنتان را خداوند اصلاح می کند. (وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَهَنَّمَ عَرَفَهَا لَهُمْ) پشت سرش (إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُتِّبَتْ أَقْدَامَكُمْ) واقعا در هیچ موضوعی مثل جهاد آیات روشن به این ترتیب نداریم.

ما مجتهدان در این است که یکی از چیزهایی که در قرآن مجید است که خداوند به این جهت مجاهدین را بسیج می کند، مسئله ی امتحان است، که بدانند که در مرحله ی امتحان گام برمی دارند. استاد بزرگوارم آیت الله طباطبایی، شاید کمتر کسی تا به حال شنیده باشد ایشان در تفسیر المیزان می گویند این آیات مربوط به جهاد است. (وَ لَتَبْلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) ایشان می گویند مربوط به جهاد است. چون این آیات "و لتبلونکم" شما فکر می کنید که خیلی عام است. ممکن است که عام باشد. ولی مصداق روشنش ایشان می گویند که جهاد است. ایشان می گویند این آیه که عرض کردم، قبلش (وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ) این را می گوید. پشت سرش می گوید (وَ لَتَبْلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمته و اولئك هم المتهتدون) ایشان می گویند این را. آیت الله طباطبایی در جلد اول تفسیر المیزان، آیه، آیه ی ۱۵۳ شروع می شود تا ۱۵۷ از سوره ی بقره. از آیات سوره ی بقره است. چون جنگ است که در آن خوف به وجود می آید. در جنگ، در برخوردها ناامنی ها به وجود می آید. معلوم است که خوف یعنی ترس و ناامنی. (وَ الْجُوعِ) جنگ گرسنگی دارد. محرومیت دارد. (وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ) خراب شدن اموال (وَ الْأَنْفُسِ) افرادی کشته می شوند. (وَ الثَّمَرَاتِ) حالا ثمرات قلب است یا ثمرات معمولی (وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ایشان می فرمایند این آیات همه اش مربوط است به قتال و جنگ و جهاد و خداوند متعال می خواهد بگوید که جنگ و جهاد یک مرحله از امتحان

خداست و خدا بهش کمک کرده و پیغمبر است و آمدند در مقابلش و ایمان آوردند. (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) تمام عیبهایی که به تو می گرفتند. تمام عیبا (وَ مَا تَأَخَّرَ) بعداً کسی ایراد نمی گیرد. چون برای اینکه همه برایشان ثابت شده که پیغمبر خداست و خدا هم بهش کمک کرده و آمده این جور فتح کرده. خیلی سر راست است. آن وقت این را امام رضا علیه السلام در "عیون اخبار الرضا" به این معنا که عرض کردم نقل کرده. فرموده امام رضا علیه السلام را تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. آدرس تفسیر برهان را خدمت شما عرض کنم. در تفسیر برهان جلد ۷ صفحه ۲۳۲. صافی هم معلوم است. دو جلد بیشتر نیست. در تفسیر آیه، حدیث عیون اخبار الرضا را ذکر کرده. و همین طور تفسیر برهان و نور الثقلین. بله برای ما روشن شد بنده لازم می دانستم که این بحث ناقص ماند که آن روز عرض کردم بنابراین برای ما مطلب روشن شد. این نسبت به بحث قبلی.

ما در اینجا بحث می کنیم. گفتیم که تفاوت جهاد با جنگهای معمولی. چند تا تفاوت گفتیم. یکی از تفاوت ها این است که درباره ی مجاهدین. مجاهدین افراد خاصی هستند که اینها ساخته شده اند. بعد از ساخته شدن با فکر و ذهنیت و ایمان و اخلاص خاصی به عرصه ی جهاد حرکت می کنند. در اینجا بحث داشتیم. در اینجا آیات قرآن و روایات و تاریخ زیاد دارد. یکی از مسائل، مسئله ی امتحان است. خداوند اعلان می کند که ما، شما را به وسیله جهاد امتحان می کنیم. (وَ لَتَبْلُوَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ تَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ) مجاهدین بدانند که شما در مرحله ی امتحان قدم گذاشته اید. این رفتن شما خودش امتحان است. این آیه از آیات سوره ی محمد علیه السلام است. سوره ی ۴۷ سوره ی محمد است. سوره ی ۴۸ سوره ی فتح است که بعدش است. آیه ی ۳۱ از سوره ی محمد (وَ لَتَبْلُوَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ) جهاد آنقدر جایگاه بلند دارد که خداوند به خصوص آن را امتحان به حساب می آورد. یعنی نماز خواندن تنها امتحان نیست. سایر اعمال هم امتحان دارد. این به خصوص این قدر مهم است. چون این جان خود را در طبق اخلاص گذاشته است دی گبر. (وَ لَتَبْلُوَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ تَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ) آیه ی ۳۱ از این سوره ی ۴۷. ببینید آیه عجیب است واقعا. بعد پشت سرش می گوید (وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَيْنَاكُمْ مِنْهُمُ) خدا اگر بخواهد از کفار خودش انتقام می گیرد و می کشد آنها را. (وَ لَكِن لِّيَبْلُوا بِبَعْضِكُمْ بَعْضًا) خدا اگر بخواهد می تواند قهراً تمام کفار را نابود کند و لکن می خواهد امتحان کند بعضی را به بعضی. یعنی شما مجاهدین بروید عرصه ی جهاد. آن کفار

است از اول که حرکت می کنید و پیش می آید بدانید که در ورطه ی امتحان پروردگار.

آیت الله طباطبایی اینجا به مناسبت یک فصلی باز کرده. درباره ی امتحان خداوند. چون تفسیر میزان یک تفسیر بسیار بسیار جامعی است و مطالب فراوان دارد. اینجا یک فصلی باز کرده به عنوان امتحان پروردگار. در قرآن ۵۰ مرتبه از امتحان نام برده شده. هیچ کسی از امتحان مستثنی نیست. خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۲ طولانی ترین خطبه مربوط به امتحان پروردگار است. خداوند متعال پیغمبران و ائمه : و همه چیز را، همه ی افراد را. برای اینکه امتحان در برابر، برای پیغمبر و اینها «أَشَدُّ بَلَاءً» انبیاء است. امتحانشان سخت تر است. «ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ» این امتحان پروردگار است. امتحانهای پروردگار با این امتحانهای انسانها فرق دارد. ایشان می گویند. امتحان انسانها، امتحان است و دانشگاه است و حوزه است و جمع شدن شاگردان و بساط امتحان مرتب شده و می خواهند بدانند که چقدر شما سواد دارید. چقدر درس خواندید. رشته ها ی مختلف را امتحان می دهید. اما مال خدا این طور نیست. اولاً مال خدا، اینها می خواهند بدانند، خدا قبلاً می داند. پس یک چیز دیگر است. امتحان پروردگار درباره ی افعال است. یعنی پیشامدهایی پیش می آورد در نتیجه ی آن پیشامد که فعل شماست، آن جوهره ی ذات شما، نیت نهانی شما، که در روح دل شما است در ضمن عمل معلوم می شود. (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) ابراهیم علیه السلام چند تا امتحان، در میان آتش افکندند، از وطن خودش باید هجرت کند که خیلی مشکل است. پسرش را با دست خودش قربانی کند و اینها. آن وقت (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) خدا می گوید (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ) فرزند را با دست خود مأمور شوی به قربانی کردن، امتحان بزرگی است. امتحانهای پروردگار این طوری است. ما همه مان باید بدانیم در مرحله ی امتحان هستیم. ولی عمل ما، موضع گیری ما، این ثابت می کند که ما آیا خوب هستیم؟! از امتحان در آمدیم؟! نمره ی بیست است، نمره ات چند هست؟ و اینها. بنابراین دومین مطلب درباره ی مجاهدین مسئله ی امتحان است. تا بقیه ان شاء الله بحث می کنیم.